پژوهشنامهٔ ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال هفدهم، شمارهٔ ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۹۸ (صص ۱۳٤-۱۲۱)

سیر اعتلایی در داستان «گنبد سیاه» نظامی گنجه‌ای

۱- مریم رحمانی **۲- محمد فولادی**

چکیده

نظامی گنجه‌ای ازجمله منظومه‌سرایان برجستهٔ ادبیات فارسی است که تأثیر شیوهٔ داستان‌سرایی‌اش بر شاعران پس از او کاملاً مشهود است. هفت‌پیکر نظامی گنجه‌ای، چهارمین اثر برجستهٔ اوست. وی در این اثر ازطریق داستانک‌های رمزی، سیر اعتلایی انسان را در قالب داستان بیان می‌کند. «سفر» یکی از مضمون‌های رایج در داستان‌های عرفانی است که در آن سالک طی مناسکی با خلع لباس بشری، از حضیض نفس به اوج قطب نورانی‌اش دست می‌یابد. گنبد سیاه اولین داستان برجستهٔ این اثر ادبی است که در این داستان، سالک در پی یافتن علت سیاه‌پوشی مسافر سیاه‌پوش، مشتهیات دنیوی را رها می‌کند و برای دریافت پاسخ سؤال خود، سفری را آغاز کند. البته این سفر برخلاف پژوهش‌های پیشین، نه‌تنها نقشی در سقوط شخصیتی او ندارد، بلکه سالک با صعود به آسمان به دیدار معشوق ازلی نائل می‌شود؛ بنابراین این ضرورت ایجاب می‌کند تا ضمن اشاره به سیر اعتلایی سالک در این سفر، به روش تحلیلی و تفسیر داستان براساس مبانی عرفانی، به چگونگی دست‌یابی او به این مقامات و دلیل اصلی سیاه‌پوشی مردم شهر مدهوشان پاسخ دهیم.

کلیدواژه‌ها: نظامی گنجه‌ای، هفت‌پیکر، سیر و سلوک، سیر استعلایی، مکاشفه.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم
۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم (نویسنده مسئول)
Email: m-fooladi@qim.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۲

۱- مقدمه

حکیم جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی از داستان‌سرایان بزرگ ادب فارسی در قرن ششم است که نه‌تنها دارای روش و سبکی جداگانه است، بلکه تأثیر شیوهٔ داستان‌سرایی او بر شعر فارسی نیز در شاعرانِ پس از او کاملاً مشهود است. او توانست با ایجاد تحول در شیوهٔ داستان‌سرایی «تا پایان قرن ششم شعر تمثیلی را در زبان فارسی به حدّ اعلای تکامل برساند» (صفا، ۱۳٦۸: ۲/۸۰۷).

هفت‌پیکر چهارمین مرحله از سیر و دگرگونی تفکر شاعرانهٔ نظامی در خمسه است و «ازنظر هنری سرآمد همهٔ آثار نظامی است. بی‌تردید [این اثر ادبی] ایدئولوژی شهری است که به قالب الفاظ ریخته می‌شود که نظامی با به‌کاربردن زبان زنده [در این اثر ادبی] و گنجینه‌های لغاتی که مدت‌ها پیش وارد تغزلات درباری شده‌بود، خدمت بزرگی به داستان انجام داده‌است» (ریپکا و دیگران، ۱۳۷۰: ۲۹۹) او این اثر ادبی را که دربرگیرندهٔ هفت داستان کوتاه در دل داستان بلند بهرام گور است، هفت‌پیکر یا هفت‌گنبد نامید. مضمون بیشتر این داستانک‌ها، سفر است و گویای رمز تعالی انسان است. این سفرها، سفر به درون انسان است که در آن، سالک طی مناسکی برای یافتن مسیر بازگشت به معنویت و اصل خود، در قالب یک سفر خیالی، از چند وادی عبور می‌کند و در یک سیر اعتلایی، از حضیض نفس به اوج قطب نورانی خود دست‌می‌یابد.

این مسیر آغازی را می‌طلبد تا سالک در پی شناخت خود سفری را آغاز کند؛ آغاز این سفر هنگامی است که سالک پیش از گام‌نهادن در این مسیر، حقایق حقیقت به‌واسطه‌ای بر وی مکشوف شده‌است؛ بنابراین برای شهود بی‌واسطهٔ این حقایق، سفری را آغاز می‌کند که نقش برجسته‌ای در ایجاد حس پویایی و حیات معنوی شخصیت‌های داستان دارد و در اصطلاح عارفانه از آن به سیر و سلوک تعبیر می‌شود. «گام‌نهادن در این مسیر، از طرفی پایان سفر و به‌گونه‌ای آغاز سفر جدید و مثال اول منزل از منازل ترقی نبی است» (پورنامداریان، ۱۳٦٤: ۱۰٦) که سالک پس از شنیدن ندای «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ» (آیهٔ ۲۰/طه)، پای بر داشته‌های مجازی‌اش می‌نهد و برای دست‌یابی به کمال حقیقی خود «به حکم «ما عِندَکم یَنفَدُ» از تعیّن و هستی مجازی نیست می‌شود» (لاهیجی، ۱۳۸۱: ٤۳٦) تا سزاوار گام‌نهادن به وادی مقدس شود.

سالک در این سیر استعلایی که نیم‌دایرهٔ معرفت تکامل بشری و عروج عارفانهٔ اوست، ره‌توشه‌ای لازم دارد تا «از آن جان ناتمام خویش را بمیراند و به عالم فنا پیوندد تا فرجام کار او

نشانی باشد از نیل به حق که [گذر از این وادی] محتاج گذشتن از هستی و عالم خودی است» (زرّین‌کوب، ۱۳۷۸: ٤۲۸).

در این مرحله سالک «ضمن مشاهدهٔ آیات حضرت حق در مراتب هستی، از مرتبهٔ کثرت عبور کرده» (حسینی طهرانی، ۱۳۷۰: ۲۵) و با پیونددادن نیمهٔ خاکی‌اش با نیمهٔ خدایی‌اش، حیات جدیدی را در وحدت با حق‌تعالی پدید می‌آورد و نوعی تحول و دگرگونی را در شخصیت سالک در پی دارد؛ اما چون دوام در این مرتبه جز برای سالکان صاحب‌تمکین ناممکن است؛ بنابراین سالک بار دیگر در یک سیر نزولی از عالم غیب به عالم شهادت نزول می‌کند.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

گنبد سیاه، اولین داستان بانوان هفت‌گنبد است که بانوی هندی برای بهرام گور بازگو می‌کند. سفر در این داستان در یک تعبیر برای سالک مانعی برای تعالی نفس اوست و در تعبیری دیگر وسیلهٔ عروج و تعالی است. در تعبیر اول، به تأثر از داستان هبوط آدم از بهشت به‌خاطر مشتهیات نفسانی، بازگوکنندهٔ عروج سالکی به آسمان است که به‌واسطهٔ حرص و طمع از آسمان هبوط می‌کند؛ ازاین‌رو در ماتم ازدست‌دادن این موقعیت، داغ سیاه‌پوشی را تا پایان عمر به همراه دارند؛ در تعبیری دیگر، این داستان نمادی از یک مکاشفهٔ روحانی است که بن‌مایهٔ اصلی بسیاری از متون عرفانی را در ادبیات فارسی تشکیل می‌دهد؛ ازجمله می‌توان به معراج بایزید بسطامی در کشف‌المحجوب هجویری، مکاشفات سعدالدین حموی در انسان کامل عزیزالدین نسفی و عروج امام محمد غزالی در غزالی‌نامه اشاره کرد. این مکاشفات در داستان گنبد سیاه، در قالب یک داستان پی‌ریزی شده‌است. منظور از مکاشفه در این داستان، یک حالت عرفانی است که «میدان روح جسمانی است که در ادراک حواس ظاهر نتوان کرد» (تهانوی، بی‌تا: ۱۲٥٤).

در این سیر روحانی، پادشاه در پی اشتیاقی که در مسافر سیاه‌پوش برای بازگشت به مبدأ و اصل خویش در وی پدید می‌آید، پای در دایرهٔ سلوک می‌گذارد و به استمداد نیروهای رحمانی که نصیب او شده‌است در هر منزل با زدودن آلودگی‌های نفسانی، این قابلیت را می‌یابد تا حق‌تعالی برای لمحه‌ای، برقع از پردهٔ غیب کنار زند و سالک بالمعاینه و مشاهده و به چشم دل و چشم ظاهر، آیات و نشانه‌ها و زیبایی‌های عالم ملکوت را ببیند و درک کند. این حالت را در تعابیر عارفانه، کشف و شهود گویند که در این مسیر تحولاتی در شخصیت سالک پدید می‌آید.

در این پژوهش نیز در پی آن هستیم که ضمن ارزیابی این داستان از ابعاد عرفانی به سؤالات زیر نیز پاسخ دهیم:

۱. سیر اعتلایی سالک در این داستان در چند مرحله شکل می‌گیرد؟

۲. علت سیاه‌پوشی و سکون مردم شهر مدهوشان چیست؟

۳. سالک در هر مرحله به چه مقاماتی نائل می‌شود؟

۲-۱- اهداف و ضرورت تحقیق

موضوع مهم در پژوهش‌های صورت‌گرفتهٔ این داستان، تأکید بر سقوط شخصیتیِ سالک، پس از صعود به آسمان است؛ حال آنکه این پژوهش در پی اثبات این مصداق است که این سفر نه‌تنها بُعدی منفی در سقوط شخصیتی سالک ندارد، بلکه سالک با صعود به آسمان به دیدار معشوق ازلی نائل می‌شود؛ بنابراین ضرورت دارد که ضمن بازگوکردن سیر اعتلایی سالک در این سفر، چگونگی دست‌یابی او به مقاماتی که او در هر مرحله کسب می‌کند، بررسی و بیان شود.

۳-۱- پیشینهٔ تحقیق

هفت‌پیکر به‌عنوان یکی از آثار برجستهٔ نظامی گنجه‌ای در زمینهٔ داستان‌پردازی تمثیلی در ادبیات فارسی، از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که هر یک از داستان‌های آن در زمینه‌های مختلف بارها مورد نقد و بررسی پژوهشگران قرار گرفته‌است.

الف. پژوهش‌هایی که از بُعد ساختاری به داستان پرداخته‌اند:

«تحلیل ساختاری داستان پادشاه سیاه‌پوش از منظر بارت و گرماس» (فاطمه کاسی مجلهٔ ادب‌پژوهی: ۱۳۸۷)؛ «بررسی مؤلفهٔ زمان در داستان گنبد سیاه» (عزیز الله عبدلی، ابراهیم دستگیر، حسین وظیفه‌دل، همایش ملی ادبیات غنایی: ۱۳۹۰)؛ «مخاطبان و زاویه‌دید گنبد سیاه» (محمدرضا قانون‌پرور، مجلهٔ ایران‌شناسی: پاییز ۱۳۷۰).

ب. پژوهش‌هایی که به تحلیل محتوایی داستان پرداخته‌اند:

«نقد اسطوره‌شناختی گنبد سیاه» (بتول واعظ و رقیه کاردل ایلواری، مجلهٔ علوم ادبی: ۱۳۹٤)؛ «داستان روز شنبه در گنبد سیاه» (مسعود سپه‌وند، مجلهٔ تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی: ۱۳۹۰)؛ «گنبد سیاه؛ نقدی براساس یکی از قصه‌های هفت‌پیکر» (دره دادجو، راویان مجلهٔ

فرهنگ: ۱۳۸۵)؛ کتاب «روانکاوی و ادبیات» (حورا یاوری و کتاب داستان‌ها و پیام‌های نظامی گنجوی اثر حشمت‌الله ریاضی.)

البته در میان این پژوهش‌ها، پژوهش‌های گروه اول در حوزهٔ این پژوهش قرار نمی‌گیرد؛ اما با بررسی محتوایی پژوهش‌های گروه دوم، به‌وضوح می‌توان دریافت که در همهٔ این پژوهش‌ها، آنچه حائز اهمیت است، تأکید بر تحول شخصیتی سالک است که در این پژوهش نیز از جنبهٔ دیگر به این مسأله پرداخته شده‌است.

۲- سیر اعتلایی در داستان «گنبد سیاه» نظامی گنجه‌ای

سیر سفر خیالی در داستان گنبد سیاه، یک حرکت انفسی است که در اصطلاح صوفیه، به «سیرٌ مِنَ الخَلقِ اِلیَ الحَقِ» تعبیر می‌شود و به‌طور عمده در سه مرحله صورت می‌گیرد:

۱-۲- مرحلهٔ اول: فراخوان

در مرحلهٔ فراخوان که اولین مرحلهٔ سلوک است، سالک بعد از آگاهی و انتباه از شرایط نامساعد خود تصمیم می‌گیرد تا با یک تحول درونی یا بیرونی، شرایط نامساعد خود را تغییر دهد؛ در همین راستاست که کشش درونی و ناخودآگاه به کمک سالک می‌آیند و با تحریض سالک او را بر آن می‌دارد که از تصمیم خود صرف‌نظر نکند.

این مرحله در داستان گنبد سیاه با آمدن مردی سیاه‌پوش به حضور پادشاه آغاز می‌شود و بخش آغازین در این داستان است. «دیدار شاه با مسافر سیاه‌پوش، بی‌شباهت با دیدار بودا با راهبی با ردایی زعفرانی در جستجوی کامل‌شدن نیست» (الیاده، ۱۳۸۷: ٤/۱۳۸). این دیدار تلنگری است که شاه را از مرگ و رکود درونش می‌رهاند و در پی آن، نوعی تشویش و آشفتگی درونی را در وجود شاه پدید می‌آورد و او می‌پذیرد که باوجود داشتن مسند سلطنت و فرمانروایی، انسان ناآگاه و نامتکاملی است؛ یونگ این تکانه را «فراخوان» می‌نامد و از همینجاست که کار دشوار تزکیه آغاز می‌شود؛ بنابراین شاه-سالک که «شین» و «نقصان» وجود خود را دریافته است، با آتش مجاهده و زدودن این آلایش‌ها، خود را برای دست‌یابی به کمال آماده می‌کند (نظامی گنجه‌ای، ۱۳۹۰: ٦۱۹).

در مرتبهٔ بعدی از فراخوان، مرشد و راهنمایی لازم است تا روان خفتهٔ سالک را بیدار کند و از راز غریبش در دنیای مألوف پرده بردارد. در این مرتبه سالک درمی‌یابد که این دنیای فانی مقام‌گاه او نیست؛ بنابراین شوق پیوستن به اصل و مبدأ اصلی، در دلش برانگیخته می‌شود.

در این قسمت طفره‌رفتن مسافر سیاه‌پوش از پاسخ به حس کنجکاوانهٔ شاه، نقش راهنمایی را دارد که قهرمان را برمی‌انگیزد تا برای تسکین روح آشفتهٔ خود، از حالت رکود و ایستایی خارج شود و سفر خود را آغاز کند.

گفت شهری است در ولایت چین — شهری آراسته چو خلد برین
نام آن شهر، شهر مدهوشان — تعزیت‌خانهٔ سیه‌پوشان
هر که ز آن شهر باده‌نوش کند — آن سوادش سیاه‌پوش کند
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۹۰: ٦١٩)

شاه برای دست‌یابی به پاسخ پرسش خود، تصمیم به پرس‌وجو می‌گیرد. این عزم و تصمیم که مرتبهٔ بعدی در مرحلهٔ فراخوان است، «[گویای] میل شدید عمیقی به تغییر درونی است و نیاز به تجربه‌ای جدید است که منجر به کشف و جستجوی افق‌های تازه می‌شود» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵: ۵۸۷).

۲-۲- مرحلهٔ دوم: تزکیه نفس

در این مرحله «مسافر و سالک می‌بایست از منازل شهوات طبیعی و مشتهیات نفسانی عبور کند و از لباس صفات بشری متخلع شود و پردهٔ پندار خودی را از روی حقیقت براندازد» (لاهیجی، ۱۳۸۱: ۲۰۵). او با دست‌یابی به نوعی آگاهی و معرفت، سیر درونی خود را برای رسیدن به کمال آغاز می‌کند که لازمهٔ آن فراهم‌آوردن ره‌توشه‌ای معنوی است که جز ازطریق پیمودن مراتب سلوک، امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین سالک می‌بایست برای دست‌یابی به آن، مراتب و مقاماتی را پشت سر بگذارد که در پی این تحول به تزکیهٔ نفس دست یابد که در عرفان از آن به‌ترتیب به تخلیه و تحلیه تعبیر می‌شود.

۱-۲-۲- تخلیه

اینجا منزلگاه «دع نفسک و تعال» است که سالک را به سرمنزل مقصود هدایت می‌کند و در عرفان از آن به مرحلهٔ «تخلیه» تعبیر می‌شود. «در این مرحله سالک درمی‌یابد که وصل به حق نهایت کمال است؛ اما تا زمانی که اسیر مشتهیات نفسانی است، رسیدن به این جایگاه ناممکن است؛

بنابراین برای دستیابی به آن، باید اول از حظّ نفس و نصیب خویش خروج کند و در هر کار، توجه راست به حق آرد و به قدم صدق، قطع مسافت هستی واجب شناسد تا به کعبهٔ وصال رسد» (نجم رازی، ۱۳۸۱: ۳۳)؛ ازاین‌رو اولین قدم در این طریق، شناخت موانع و حجاب‌ها و خرق آن‌هاست که چشم حقیقت‌بین انسان را از دیدن جلوهٔ جمال الهی بازمی‌دارد. این حجاب‌ها عبارت‌اند از:

۱. حجاب «مال» که آن را می‌توان با بخشش از میان برد؛

۲. حجاب «مقام» که آن را می‌توان با دوری‌جستن از مناصب دنیوی و تواضع و دوری از شهرت، نابود ساخت؛

۳. حجاب «معصیت» که با دوری از گناه و توبه قابل‌درمان است.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۱٦۸).

ازاین‌روی پادشاه، در پی کشف ظلمت درون خود، تصمیم می‌گیرد تا ادهم‌وار دنیای سلطنت و تاج‌وتخت را رها کند و سبکبارانه در پی یافتن راز نهان، به‌سوی افق‌های روشن رهسپار شود تا سرنخی از حقیقت موجود را دریابد:

عاقبت مملکت رها کردم　　خویشی از خانه پادشا کردم
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۹۰: ٦۲۰)

پادشاه هنگامی‌که وارد شهر می‌شود، با گروهی از انسان‌های سیاه‌پوش روبه‌رو می‌شود که از پاسخ‌دادن به سؤال او امتناع می‌کنند؛ زیرا که در مکتب آن‌ها به مصداق حدیث: «وَلَیسَ الخَبَرُ کَالمُعایِنَه» (ابن‌بابویه قمی، ۱۳۸۵: ج۳۷۸/٤، ح ۵۷۸۸)، این سیر کشفی است عیانی نه استدلالی؛ لطیفه‌ای نهانی میان محب و محبوب است که «چون سالک صادق به جذبهٔ ارادت از اسفل‌السافلین طبیعت روی به اعلی علیین شریعت آرد، از هر حجاب که گذر کند، او را دیده‌ای مناسب آن مقام گشوده‌شود» (نجم رازی، ۱۳۸۱: ۳۱۲-۳۱۱) که حقیقت لذت آن قرب، جز بر شاهدان آن مُقام، مکشوف نیست.

وی حیران و سرگردان یک سال در پی کشف راز نهفتهٔ این سیاه‌پوشان، در شهر می‌شود، اما کسی نشانی از بی‌نشان او نمی‌دهد؛ زیرا «تا سالک را پیری از جانب حق نرسد که پیش‌تر راه او را پیموده‌است، در وادی سلوک سرگشته خواهدماند و بدان ولایت اکمل و برتر نخواهد رسید» (محسنی و اسفندیار، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

در این گیرودار، چشم پادشاه به آزادمردی قصاب می‌افتد و او را مردی نکو و نیک‌رأی می‌یابد. قصاب درحقیقت حامی و راهنمای دیگری است که می‌تواند او را از هر غمی برهاند. این پیر راه‌های رسیدن به مقصود را می‌داند و از خطرهای راه آگاه است. او نسبت‌به خطراتی که در مسیر قهرمان است، هشدار می‌دهد و وسایل مؤثر مقابله با آن‌ها را فراهم می‌کند (یونگ، ۱۳۸٦: ۱۱۷)؛ بنابراین شاه که در اوایل راه، مناصب دنیوی را رها کرده‌است، در میانه راه دارایی خود را به «آزادمرد قصاب» می‌بخشد تا سبکبارانه‌تر به مقام مکاشفه نائل شود؛ زیرا «شکستن هر حدّی و رهایی از هر تعیّن و قیدی، عیناً دست‌یابی و نیل به حدّ بالاتر و رسیدن به اطلاق و کلیّت نسبی است. برای اینکه [این] سیر صعودی، تحوّلی در جوهر و حرکتی عمودی و عروج و تکامل است» (یثربی، ۱۳۷٤: ٤۳۰).

چون به هم‌صحبتیش پیوستم — به کله‌داری‌اش کمر بستم
دادمش نقدهای رو تازه — چیزهایی برون ز اندازه
روز تا روز قدرش افزودم — آهنی را به زر براندودم
کردمش صید خویش موی‌به‌موی — گه به دیبا و گه به دیبا روی
آن‌چنان دادمش به دادن گنج — کآمد از بار آن خزانه به رنج
(نظامی‌گنجه‌ای، ۱۳۹۰: ٦۲۰)

بنابراین برهنه‌شدن پادشاه از اغراض دنیوی و هر آنچه در ملک اوست، او را به مقام تجرید می‌رساند که به‌واسطهٔ آن مستعد جذبهٔ الهی می‌شود.

۲-۲-۲- تحلیه

برای ورود شاه به مرحلهٔ بعدی و تزکیهٔ نفس، (تحلیه) وجود خاکی شاه باید به افلاک برود تا «درِ شهودات عالم مثال بر او گشوده شود و حقایق جمال بر او رخ نماید؛ جایی که شارع بهشتش می‌خواند و عارف مقام انس و حکیم عالم صور کلیه و متألّه عالم ملکوت...» (ریاضی، ۱۳۸۵: ۱۳۰)؛ بنابراین «آزادمرد قصاب» برای دیدن ناشنیده‌ها، پادشاه را به ویرانه‌ای می‌برد و او را بر سبدی می‌نشاند. سبد در این داستان مرکبی است برای عبور از این دنیای خاکی که سالک را به مدد کمند جذبهٔ الهی به‌سوی عالم غیب می‌کشاند.

این سبد که با طنابی بر پای پرنده‌ای بسته شده‌است، پس از قرارگرفتن پادشاه در آن، پرنده به‌سوی آسمان اوج می‌گیرد و پس از چند ساعت معلق‌ماندن در هوا، سرانجام در سرزمینی خوش

آب‌وهوا فرود می‌آید؛ نمونهٔ مشابه این نقل‌وانتقال از زمین به آسمان، داستان مرد غمگین (طسوجی،۱۳۸۳: ج۱۳۹٦/۲-۱۳۹٤) هزارویک‌شب است که در این داستان نیز قهرمان به کمک پرنده‌ای از زمین به آسمان نقل‌مکان می‌کند.

آسمان در این داستان (داستان گنبد سیاه) رمز اعتلاست که «از مهم‌ترین تجلیات قداست و سرشار از ارزش‌های اساطیری، مذهبی و حوزهٔ اقتدار الهی است که به اقتضای ارتفاع بی‌نهایت خود، اقامتگاه خدایان و برانگیزندهٔ تجربهٔ مذهبی در وجدان انسان ابتدایی بوده‌است» (زمرّدی، ۱۳۸۲: ۱۱)، جایگاهی است که ارواح پاک به عنایت حق به آن صعود می‌کنند.

در آسمان این داستان، «برخلاف جهان خاکی ما، حالات درونی انسان‌ها صورت قابل‌رؤیت را منعکس می‌سازند. برخی به شکل کاخ‌ها درمی‌آیند، برخی دیگر به‌صورت حوران، جمعی دیگر به‌صورت گل‌ها، گیاهان، درختان، جانوران، باغ‌ها و جویبارهای روان و... همهٔ این صور و اشکال صفات صور هستی بشرند که ارض آسمانی را ایجاد می‌کنند» (کربن، ۱۳۵۸: ۱۵۲)، اینجا همان مقام تلوین است که پادشاه را در خود مستغرق می‌کند. شاه پس از طی نیم روزی بر سرزمینی سرسبز و زیبا فرودمی‌آید و شب‌هنگام، پس از تفرج نیم‌روزی خود، به‌سوی درختی می‌رود تا کمی بیارامد (نظامی گنجه‌ای،۱۳۹۰: ٦۲۵).

شب یکی از زمان‌های مقدس و ملکوتی است که تاریک‌ترین پرده‌های طبیعت را از مقابل چشم آدمی کنار می‌زند. این سکون و آرامش، فرصتی است که سالک با «صافی‌شدن از کدورات طبیعی و بخارات فاسد» (سهروردی، ۱۳۹۰: ۳۷۰)، خود را از مألوفات عالم ناسوت برهاند و آگاهانه در مسیر سلوک قدم گذارد که مبنای فکری این موضوع را باید در آیهٔ «وَ جَعَلَ اللَّیلَ سَکَناً» (سورهٔ انعام /۹٦) جست.

درخت در اینجا حقیقت انسانی است که مجلای تجلی ذاتی و صفات ربانی است و طریق تصفیهٔ قلب و تحلیهٔ روح است که مستلزم فیض و فتوح و مخصوص خواص ارباب کشف و شهود است (لاهیجی،۱۳۸۱: ۵۱). این همان «شجرهٔ قدسی نفس سالک است که موسی زیر آن درخت متلاشیِ صفات شده، فانی ذات گشته، همگی وی سمع گشته، تفرقت وی جمع گشته» (میبدی، ۱۳٦۱، ج۲: ۸۵۷) تا به مصداق حدیث اقرب نوافل، مستحق مکاشفه و سماع کلام حق‌تعالی شود.

ناگاه جمعی از حور همراه با زیبا بانویی توجه او را به خود جلب می‌کند. هر یک از این حورها درواقع پرتوی از فیوضات ربانی حق هستند که در قالب زنان زیبارو بر سالک تجلی می‌یابند؛ همان‌طور که «آدم چون در جمال حوا نگریست، پرتو جمال حق را دید که بر مشاهدهٔ جمال حوا ظاهر شده‌است» (نجم رازی، ۱۳۸٤: ۹۱). این زنان نیز تجلی‌بخش ذات الهی و نویددهندهٔ وصال او هستند که سالک برای دست‌یابی به معرفت الهی، می‌بایست در آغاز شاهد جمال آن‌ها باشد. ملکه، شاه را دعوت به مجلس بزم می‌کند. این دعوت رخصتی است تا سالک بتواند از نزدیک شاهد تجلیات حق باشد:

چون زمانی گذشت سر برداشت — گفت با محرمی که دربرداشت
که ز نامحرمان خاک‌پرست — می‌نماید که شخصی اینجا هست
آن پری‌زاده در زمان برخاست — چون پری می‌پرید از چپ و راست
چون مرا دید ماند از آن به شگفت — دستگیرانه دست من بگرفت
(نظامی گنجه‌ای،٦٢٦: ۱۳۹۰)

شاه در همان دیدار اول خواستار وصال با ملکه است. این ولـه کـه «در پـی مشـاهدهٔ جمـال دوست بر سالک صاحب شهود دست می‌دهـد» (سـجادی، ۱۳۷۵: ۷۳۲)، در تعـابیر عارفانـه بـه «مستی» تعبیر می‌شود؛ اما ملکهٔ پریان او را از این کار منع می‌کند و وصال خود را منوط به صبر و شکیبایی شاه می‌کند.

در نیل به بروز چنین مقامی است که سالک می‌بایست به فلسفهٔ صبر که همـان لـذت عنایـت وصل را در پی دارد، دست‌یابد و پله‌های کمال را یکی پس از دیگری بپیماید؛ زیرا یافـت مرتبـهٔ محبوبی، به مقدار معرفت باشد؛ چندان که مقام معرفت عالی‌تر، مرتبهٔ محبـوبی کامـل‌تـر و ترقـی مقام محبی هم به‌قدر معرفت محبوب توانـد بـود (نجـم رازی، ۱۳۸۱: ۳۹)؛ بنـابراین ارادهٔ قـوی می‌خواهد تا برخلاف خواست و احساسات درونی خود، جلوی سرکشی‌ها و کج‌روی‌های خـود را در طی این مسیر بگیرد.

پادشاه ۲۹ شب را با کنیزکان ملکه می‌گذراند که هر یک درواقع تجلی بخشی از نفحات ایـن الطاف ربانی هستند. در این فرصت، عشق‌بازی‌های شبانهٔ پادشاه بـا آن‌هـا مجـالی اسـت تـا ذات باری‌تعالی، وجود سالک را «با مظاهر طاهره و مجالی زاکیه که قوابل آثار قدسی و حوامـل اسـرار انسی‌اند، تعلق می‌گیرد و مرایای بواطن مستعدان قبول فیض جمالی را از کـدورات آثـار مجـالی

جسمانی و ظلمت غبار شهوات نفسانی پاک می‌گرداند و به‌واسطهٔ رفع حجـاب و علایـق و دفـع عذاب قواطع و موانع، به بساط قرب می‌رساند و جان‌های متعطشان زلال وصال را در مقام شهود، لذت شراب روح انس می‌چشاند» (لاهیجی، ۱۳۸۱: ۹۹) که در عرفان از آن به مرحلهٔ تحلیه تعبیر می‌شود که «با عبور در مراتب سلوک و سیر الی الله و تهذیب نفس، قلب خود را از شوایب پست شهوانی پاک» (سعیدی، ۱۳۸۷: ۱۹۷) و خود را به اوصاف فرشتگان و خصال انسانیت آراسته گرداند.

تا این مرحله، حقایق حقیقت به‌واسطه‌ای بر پادشاه مکشوف می‌شود؛ زیرا اینجا سرمنزل وادی «لن‌ترانی» (اعراف/۱٤۳) است که برای سالک امکان رؤیت تجلی ذاتی وجود ندارد؛ زیرا مرحلـهٔ تحلیه، «تجلی حکم ذات است که به آن جهان باشد که میان سعید و شقی تمییز کند و ایشان را از یکدیگر جدا سازد» (سعیدی، ۱۳۸۷: ۱۹٦).

این سرزمین، مَقام‌گاه تلوین است که صفت ارباب احوال است؛ بنابراین او را اجـازهٔ توقـف همیشگی نیست و رهرو آن در هر صورت محکوم‌بـه بازگشـت اسـت؛ ازایـن‌روی هنگـامی کـه معشوق با خواست شاه برای وصال با او روبه‌رو می‌شود، از او می‌خواهد تا چشمان خود را برای لحظه‌ای ببندد؛ در این هنگام است که حجاب مکاشفات دوباره درهم‌تنیده می‌شود و دگرباره او را به درد فراق مبتلا می‌کند؛ زیرا ذات اقدس الهی «برخلاف مشرب برخی از متکلمان، قابل‌مشاهده و رؤیت عینی نیست، بلکه او تنها با شهود قلبی و چهرهٔ باطنی، در ضـمیر صـیقلی و بـی‌زنگـار آدمیان رخ می‌نماید» (حسینی اسحاق‌نیا و زحمت‌کش، ۱۳۹۰: ۳۵)؛ بنابراین درخواست دیـدار و وصال با او پاسخی جز «لن‌ترانی» ندارد.

۳-۲- مرحلهٔ سوم: رسیدن به مقصد

این مرحله که می‌توان از آن به مرحلهٔ نهایی در یک سیر عارفانه تعبیر کرد، سالک پس از پشت‌سر گذاردن مراحل مختلف، به مقصد نهایی خود می‌رسد که نوعی تحول و دگرگونی را در شخصیت او در پی دارد. این تحول و دگردیسی که در این مرحله با مکاشـفات سـالک پایـان مـی‌یابـد، در طریقت صوفیه به خماری تعبیر می‌شود و هنگامی رخ می‌دهـد کـه «جمـال محبـوب در حجـاب عزت متواری و مستور گردد» (لاهیجی، ۱۳۸۱: ٤٥۲)؛ بنابراین شاه در این مکاشفه درمی‌یابد آنچه مردم این شهر را به سـیاه‌پوشـی واداشـته اسـت، درک ایـن مکاشـفات ربـانی اسـت کـه نشـان نزدیک‌شدن روح به درگاه ملکوت اعلی و درک حقانیت اوسـت و «از آنِ مردمـی اسـت کـه دل ایشان خزانهٔ اسرار باشد و حال خود را از همـه‌کـس مخفـی مـی‌دارنـد و بـه یـاد محبـوب ازل

می‌گذرانند» (کاشفی سبزواری، بی‌تا: ۱٦۸) و آنچه آن‌ها را به سکوت واداشته است، نامحرمی اغیار از این اسرار است تا «سرّ خود در دلی ننهند که در وی دوستیِ دنیاست» (عطار، ۱۳٦۰: ٤۳۸)؛ بنابراین این سیاه‌پوشی و سکوت آن‌ها مثبت و بجاست.

۳- نتیجه

هفت‌پیکر که چهارمین مرحله از سیر و دگرگونی تفکر شاعرانهٔ نظامی است و ازنظر هنری سرآمد همهٔ آثار نظامی است، سفر است. سفر گویای رمز تعالی انسان است که سالک در این «سیر استعلایی» که نیم‌دایرهٔ معرفت تکامل بشری و عروج عارفانهٔ اوست، ره‌توشه‌ای لازم دارد و این ره‌توشه در قالب تزکیهٔ نفس از پلیدی‌های درون برای او فراهم می‌شود. سالک با این ره‌توشه از مرتبهٔ کثرت عبور کرده و با پیونددادن نیمهٔ خاکی‌اش با نیمهٔ خدایی‌اش، حیات جدیدی را در وحدت با حق‌تعالی پدید می‌آورد. این سیر روحانی در سه مرحله شکل می‌گیرد و سالک در هر مرحله، ضمن دست‌یابی به مقاماتی، حقایقی در پیش نظر او آشکار می‌شود:

مرحلهٔ اول این سلوک «فراخوان» است. در این مرحله سالک بعد از آگاهی و انتباه از شرایط نامساعد خود تصمیم می‌گیرد تا با یک تحول درونی یا بیرونی، شرایط نامساعد خود را تغییر دهد. این مرحله در داستان گنبد سیاه با آمدن مردی سیاه‌پوش به حضور پادشاه آغاز می‌شود. در مرتبهٔ بعدی از فراخوان، مرشد و راهنمایی لازم است تا روان خفتهٔ سالک را بیدار کند. در این قسمت طفره‌رفتن مسافر سیاه‌پوش از پاسخ به حس کنجکاوانهٔ شاه، نقش راهنمایی را دارد که قهرمان را برمی‌انگیزد تا برای تسکین روح آشفتهٔ خود، از حالت رکود و ایستایی خارج شود و سفر خود را آغاز کند. در مرحلهٔ دوم (تزکیه نفس)، مسافر و سالک می‌بایست از منازل شهوات طبیعی و مشتهیات نفسانی عبور کند و از لباس صفات بشری متخلع شود؛ ازاین‌روی پادشاه در پی کشف ظلمت درون خود، تصمیم می‌گیرد تا ادهم‌وار دنیای سلطنت و تاج‌وتخت را رها کند و سبکبارانه در پی یافتن راز نهان، به‌سوی افق‌های روشن رهسپار شود. حیرت پادشاه در رویارویی با انسان‌های سیاه‌پوش آغاز می‌شود تا اینکه چشمش به آزادمردی قصاب می‌افتد. قصاب درحقیقت حامی و راهنمای دیگری است که می‌تواند او را از هر غمی برهاند. بخشیدن دارایی خود به «آزادمرد قصاب» نیز برای آن است که سبکبارانه‌تر به مقام مکاشفه، تجرید و استعداد جذبهٔ الهی نائل شود. مرحلهٔ سوم و مرحلهٔ نهایی، رسیدن به مقصد است. سالک پس از تحول و دگردیسی به مکاشفه نائل می‌شود و این موضوع در طریقت صوفیه به خماری تعبیر می‌شود. رنگ

سیاه بازتاب نزدیک‌شدن روح به درگاه ملکوت اعلی و درک حقانیت اوست؛ بنابراین شاه در این مکاشفه درمی‌یابد آنچه مردم این شهر را بـه سـیاه‌پوشـی و سـکوت واداشـته اسـت، درک ایـن مکاشفات ربانی است.

٤- منابع

۱. قرآن کریم.

۲. ابن‌بابویه قمی، ابی‌جعفر محمدبن‌علی‌بن‌الحسین، **من لایحضرة الفقیه**، ج ٦، مترجم محمدجواد غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵.

۳. الیاده، میرچا، **متون مقدس بنیادین در سراسر جهان**، ج ٤، ترجمهٔ مانی صالحه علامه، تهران: فراروان، ۱۳۸۷.

٤. پورنامداریان، تقی، **داستان پیامبران در کلیات شمس**، تهران: مؤسسهٔ مطالعـات و تحقیقـات فرهنگی، ١٣٦٤.

۵. تهانوی، محمدبن‌علی، **کشاف اصطلاحات الفنون**، کلکته، بی‌تا.

٦. حسینی اسحاق‌نیا، سید رضا؛ حسین، زحمت‌کش، **شرح واقعهٔ «لن ترانی» در اندیشهٔ عرفا**، پژوهش‌نامهٔ عرفان، شمارهٔ ٤، صص ٤٢-۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۰.

۷. حسینی‌طهرانی، محمدحسین، **رسالهٔ سیر و سلوک منسوب‌به بحرالعلوم**، تهران: ۱۳۷۰.

۸. ریاضی، حشمت‌الله، **داستان‌ها و پیام‌های نظامی گنجوی**، چاپ اول، تهران: حقیقت، ۱۳۸۵.

۹. ریپکا، یان؛ کلیما، اُتاکار؛ بچکا، ایـرژی؛ **تاریخ ادبیات ایران**، ترجمـهٔ کیخسـرو کشـاورزی، چاپ اول، تهران: انتشارات گوتنبرگ و جاویدان خرد، ۱۳۷۰.

۱۰. زرّین‌کوب، عبدالحسین، **بحر در کوزه**، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۸.

۱۱. زمردی، حمیـرا، **نگرش تطبیقی ادیان و اساطیر در شـاهنامهٔ فردوسـی**، خمسـهٔ نظـامی و منطق‌الطیر، تهران: زوّار، ۱۳۸۲.

۱۲. سجادی، سید جعفر، **فرهنگ تعبیرات عرفانی**، تهران: طهوری، ۱۳۷۵.

۱۳. سهروردی، شهاب‌الدین، **عقل سرخ**، تصحیح: تقی پورنامداریان، تهران: سخن، ۱۳۹۰.

١٤. شوالیه، ژان؛ گربران، آلن رب، **فرهنگ نمادها**، ترجمه سـودابه فضـایلی، تهـران: جیحـون، ۱۳۸۵.

۱۵. صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم، **عرفان و عرفان‌نمایان**، ترجمهٔ محسن بیدارفر، تهران: انتشارات الزهرا، ۱۳۷۱.

۱۶. صفا، ذبیح‌الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: فردوسی، ۱۳۶۸.
۱۷. عطار نیشابوری، فریدالدین، **تذکره اولیا**، به کوشش محمد استعلامی، چاپ پنجم، تهران: زوّار، ۱۳۶۰.
۱۸. کاشفی سبزواری، مولانا حسین واعظ، **فتوت‌نامهٔ سلطانی**، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی‌تا.
۱۹. لاهیجی، شمس‌الدین محمد، **مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز**، تصحیح محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوّار، ۱۳۸۱.
۲۰. محسنی، مرتضی؛ اسفندیار، سبیکه، ب**ررسی جنبه‌های عرفانی در «لیلی و مجنون» نظامی و مقایسهٔ آن با « مصیبت‌نامه‌ی» عطار**، پژوهش‌نامهٔ ادبیات غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال دهم، شمارهٔ ۱۸، صص ۱۲۰-۹۷، دانشگاه سیستان و بلوچستان، بهار و تابستان ۱۳۹۱.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، **بحارالانوار**، ج ۱۲۸، تحقیق و تعلیق: سید جواد علوی، تهران: دارالکتب اسلامیه، ۱۳۶۲.
۲۲. میبدی، رشیدالدین، **کشف‌الاسرار و عدّة‌الابرار**، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
۲۳. نجم رازی، عبدالله‌بن‌محمد، **مرموزات اسدی**، تصحیح محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۸۱.
۲۴. ــــــــــــــــــ ، **مرصادالعباد**، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۲۵. نظامی گنجوی، الیاس‌بن‌یوسف، **خمسه نظامی**، چاپ سوم، تهران: هرمس، ۱۳۹۰.
۲۶. یثربی، یحیی، **عرفان نظری تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف**، چاپ هشتم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۳۷۴.
۲۷. یونگ، کارل گوستاو، **چهار صور مثالی: مادر، ولادت مجدد، روح، کار**، پروین فرامرزی، تهران، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.